هو العلیم

مراقبه در ماه رمضان، از روزه تا شب قدر

آمادگی برای بندگی با نگه‌داشتن دل و زبان

شرح حدیث عنوان بصری ـ کیفیت تغذیه در مکتب عرفان ـ جلسه ۲۰۰

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذبالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلّى الله على سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم محمّد
و على آله الطّاهرين
و اللّعنة على أعدائهم أجمعين

قبل از ادامهٔ صحبت در کیفیّت تغذیه در حدیث عنوان، چون سؤالات زیادی، هم از داخل و هم از خارج، راجع به بعضی از مطالبی که دربارهٔ حجّیت فعل ولیّخدا که بحث می‌کردیم، مطرح شده است، بنا را بر این گذاشتیم که مجموعهٔ این سؤالات جمع‌آوری بشود، رفقا و دوستان، راجع به مطالبی که خدمتشان عرض شد، حالا برحسب مراتب خودشان، اگر سؤال و ابهامی دارند، اینها را لطف کنند یادداشت کنند تا بعد در مجلسی که خارج از این مجلس عنوان باشد، به‌صورت شفاهی به آنها پاسخ بدهیم، البته این را هم در نظر داشته باشیم که رفقا و دوستان دارند این مطالب را تهیه و تنظیم می‌کنند و إن‌شاءالله به‌صورت یک کتاب، به‌طور مستقل البته با اضافاتی، به طبع و نشر خواهد رسید.[1] منتها

خب از نقطه‌نظر اینکه از نظر صوتی هم مسائل مطرح بشود، از این جهت مناسب است که در یک یا دو مجلس، خارج از مجالس عنوان، و بیشتر هم در مجالسی که اخلاء و فضلاء روحانی در آن مجلس تشریف دارند، به این مطالب بپردازیم.

لزوم توجه به تغذیه به‌عنوان مقدّمه برای ارتقاء روح

صحبت ما در کیفیّت تغذیه بود و اینکه انسان باید غذا را به‌عنوان مقدّمه و وسیلهٔ برای رسیدن به مقصود مدّ نظر قرار بدهد و نباید به خود غذا و کیفیّت مأکولات، به‌عنوان استقلال نگاه کند، در جلسهٔ قبل عرض شد که اگر این‌طور باشد، انسان با حیوانات تفاوتی ندارد؛ «کالبَهیمَة المَربوطَة، همُّها علفُها»؛[2] امیرالمؤمنین علیه‌السلام افرادی را که اینها هدف ندارند، مقصد ندارند و منظور و مقصودشان

در این دنیا، رسیدن به مطامع دنیا و تکالب بر حطام دنیا است، تشبیه می‌کنند به حیوانی که آن حیوان را در طویله بسته‌اند و جلویش علف ریخته‌اند، این حیوان غیر از خوردن و نگاه کردن به آنچه دارد آن را می‌بلعد، هیچ فکر دیگری ندارد، تصوّر دیگری از عالم ندارد؛ عالم را سیل ببرد، این علف جلوی ما ازبین نرود! این همّی است که این حیوان دارد.

در نظام خلقت انسان، این مسئله به این کیفیّت لحاظ نشده است. مأکولات به‌عنوان مقدّمه برای ارتقاء روح و برای گذران این دنیا و رسیدن به آن مقصد و مقصود باید مورد توجّه قرار بگیرد. و این‌هم از آن مسائلی است که انسان باید نسبت به آن مسائل، دقت کافی را داشته باشد و اشتباه برداشت نکند.

همیشه بزرگان سیر و سلوک، نسبت به کیفیّت أکل و تغذیه مطالبی داشته‌اند و دستوراتی را می‌داده‌اند. و خب البته این مطالب بی‌مناسبت هم نیست با استقبال ماه مبارک رمضان که چند روز دیگر است. لذا نسبت به روزه و کیفیّت آن، جملاتی را خدمت دوستان عرض می‌کنیم و إن‌شاءالله تتمّهٔ مطالب، به خواست خدا برای بعد از ماه مبارک باشد.

---

[1] الحمدلله این کتاب شریف با نام ***سیرهٔ صالحان*** به زیور طبع آراسته شده است.

[2] ***نهج البلاغة*** (صبحي صالح)، ص ۴۱۸.

اهمیت روزه در مسیر سیر و سلوک الی الله

همین قضیه و همین مطلب است که خداوند متعال در دوازده ماه سال، یک ماه را بالإجبار و قهراً، ماه گرسنگی و احساس جوع و صرف‌نظر کردن از مأکولات قرار داده است. و این یک نکتهٔ خیلی مهمی است که چرا بزرگان و ارباب سیر و سلوک، دستور دو روز روزه در هفته یا آن دستور سه روز روزه در ماه را در تمام مدت سال می‌دادند. البته خب این دو روز در هفته، قدری خاص‌تر از آن سه روز در ماه است. یا روزهٔ ماه رجب و شعبان را به ضمیمهٔ رمضان مدّ نظرشان قرار می‌دادند. چنانچه دربارهٔ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم داریم که حضرت ماه رجب و شعبان را به رمضان متّصل می‌کردند.[1] خب این چه قضیه‌ای هست؟ ما وقتی که یک رسول خدایی می‌شنویم، یک ائمّه‌ای می‌شنویم، یک امام زمانی می‌شنویم، گاهی با خودمان فکر می‌کنیم خب مگر اینها هم نیاز به این مطالب دارند؟ مگر پیغمبر نیاز به روزه دارد؟ خب انسان برای چه روزه می‌گیرد؟ برای اینکه تجرّد پیدا کند، یعنی آنها تجرد پیدا نکرده‌اند؟! امام علیه‌السلام برای چه روزه می‌گیرد؟ برای اینکه تزکیه و آن جنبهٔ تقرّب بیشتر برای او حاصل بشود، خب او که دیگر به اصل و به حقیقت تقرّب که عین وحدت و وحدت در عین است، واصل شده است، پس انجام این دستورات، دیگر برای چیست؟!

عنایت خاص رسول خدا به حضرت خدیجه علیهاالسلام

چندی پیش در یک جلسه‌ای که با چند نفر از رفقا بودیم، صحبت راجع به این شد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم تا وقتی که حیات داشتند، برای حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها همیشه کارهای مستحب انجام می‌دادند، صدقات انجام می‌دادند و ثوابش را برای حضرت خدیجه می‌فرستادند، گوسفند می‌کشتند، ثوابش را برای حضرت خدیجه هدیه می‌کردند که بعضی از همین زن‌های پیغمبر اعتراض می‌کردند که: «هنوز که هنوز است در فکر آن ـ اسم می‌آوردند ـ پیرزن هستی و...!» خب حالا کاری به آن اعتراض آنها و پاسخ رسول خدا نداریم که حضرت فرمودند: «**کجا بودید شما در آن وقتی که او چه کرد و چه کرد و چه مسائلی را انجام داد.**»[2]

زحمات حضرت خدیجه در راه نشر و گسترش دین مبین اسلام

واقعاً حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها بر گردن همه حق دارد، بر گردن تک‌تک ما حق دارند و به‌طورکلی حضرت خودشان را فانی در رسول خدا کردند. تمام اموالشان را یک‌جا به رسول خدا بخشیدند، تمام اموالشان را! خیلی هم ثروتمند بودند. وقتی که اینها (کفار مکه) می‌آمدند و پیغمبر را مورد اذیت قرار می‌دادند، سنگ می‌زدند، بچه‌ها را تحریک می‌کردند که بیایند بیفتند دنبال پیغمبر و پیغمبر را با سنگ بزنند، بچه‌های هفت ساله، ده ساله، دوازده ساله، بزرگ‌تر، اینها می‌آمدند و پیغمبر را مورد آزار قرار می‌دادند و این حضرت خدیجه می‌آمد در مقابل این سنگ‌ها خودش را سپر قرار می‌داد! توجه می‌کنید؟! که سنگ می‌خورد و سر حضرت خدیجه را می‌شکست، پای حضرت خدیجه را می‌شکست! قضیه این‌طوری بوده است!

حضرت خدیجه خودش را در رسالت پیغمبر شریک احساس می‌کرد

در آن شعب ابی‌طالب که سه سال بودند و حضرت خدیجه واقعاً چه زحماتی را متحمّل شدند و پشت به پشت پیغمبر ایستادند و صحنه را خالی نکردند و پیغمبر را با تکلیفش رها نکردند، نفرمود: «خب تو رسول الله هستی و تکلیف داری، اما من چه گناهی کرده‌ام که باید پا به پایت بایستم؟ خب تو رسول الله هستی و اجرش را هم می‌بری، من چرا بخواهم این مسائل را متحمّل بشوم؟» حضرت خدیجه

---

[1] *دعائم الإسلام*، ج ۱، ص ۲۸۴.

[2] رجوع شود به *روضة الواعظین*، ج ۲، ص ۲۶۹.

خودش را در رسالت پیغمبر شریک احساس می‌کرد! اصلاً حساب زن و شوهری نبود! یعنی می‌گفت: پیغمبر یکی، من هم یکی! من باید بیایم از پیغمبر دفاع کنم تا او به مقصدش برسد، اگر من دفاع نکنم او کاری انجام نمی‌دهد! من اگر از او دفاع نکنم و او مورد آزار قرار بگیرد، او از مقصدش می‌ماند.

تا من به غار حرا نیایم و برای او غذا نبرم ـ هفته‌ای چند بار از مکه به غار حراء می‌آمد! یک قدم و دو قدم هم که نبود! ـ که خب او در آنجا نمی‌تواند عبادت بکند و این دوران را سپری بکند. آیا پیغمبر به غار حرا می‌رفت که در آنجا خوش‌گذرانی بکند؟! آیا به غار حراء می‌رفت که در آنجا بساط عیش و نوش راه بیندازد؟! خب همه رفته‌اید و دیده‌اید که در غار حرا چه خبر است دیگر! پیغمبری که نباید در مدت یک اربعین به شهر بیاید و حتی نباید چشمش به یک آدم بیفتد، چون اگر چشمش بیفتد، خراب می‌شود، خب در این مدت چه کسی باید برای او غذا بیاورد؟ چه کسی باید به او برسد؟ چه کسی باید این مطالب را در نظر بگیرد؟ هان؟ چه کسی باید این کار را انجام بدهد؟ حضرت خدیجه این کار را می‌کرد. غذا را می‌گذاشت و برمی‌گشت!

آیا غار حرا رفته‌اید؟ خیلی از رفقا باید رفته باشند دیگر! آدم نفَسش بند می‌آید تا می‌خواهد از کوه بالا برود و به آنجا برسد! در بسیاری از موارد که حضرت خدیجه به آنجا می‌آمد که برای پیغمبر غذا و آب را بیاورد ـ چون آن بالا که آب نبود ـ پیغمبر در سجده بودند و ایشان هرچه می‌ایستاد می‌دیدند پیغمبر سر از سجده برنمی‌دارند، ایشان آب و غذا را می‌گذاشتند و برمی‌گشتند! بارها به این کیفیّت اتفاق افتاده بود! حالت حضور پیغمبر را به هم نمی‌زد! کجا یک‌هم‌چنین چیزهایی را می‌شود پیدا کرد؟! ما اصلاً در چه عوالمی داریم صحبت می‌کنیم؟! از مکه بلند شود بیاید آنجا و ببیند که پیغمبر نشسته‌اند و مشغول توجّهند، مشغول ذکرند، حالا چه در سجده و چه در غیر سجده، به پیغمبر حتی سلام هم نکند! مایحتاج پیغمبر را در آنجا بگذارد و برگردد! برای حضرت، لباس بیاورند، خب هر روز در آن گرمای کذایی، لباسِ حضرت باید عوض بشود، لباس را بیاورد و در آنجا بگذارد و بعد هم دوباره برگردد! این کارها را چه کسی می‌کرد؟ این کارها را حضرت خدیجه انجام می‌دادند.

انجام عبادات توسط پیغمبر و ائمه و اولیای الهی برای کسب تقرّب بیشتر به درگاه الهی

پیغمبر تا عمر داشتند از فکر حضرت خدیجه بیرون نمی‌رفتند. گوسفند می‌کشتند و به فقرا می‌دادند و ثوابش را برای حضرت خدیجه می‌فرستادند؛ پول به فقیر می‌دادند و ثوابش را برای حضرت خدیجه می‌فرستادند؛ نماز می‌خواندند و ثوابش را برای حضرت خدیجه می‌فرستادند؛ قرآن می‌خواندند و ثوابش را برای حضرت خدیجه می‌فرستادند. خب مگر پیغمبر نیاز به این کارها داشت؟ او که اصل همهٔ وجود است و او که رأس واسطهٔ فیض بین خدا و بین موجودات است، او که دیگر تمام عالم در دستش است، او که وسیلهٔ برای نزول برکات و نعمت‌ها و نفحات الهی به همهٔ عالم وجود است، از جمله برای حضرت خدیجه، خب دیگر حالا چرا گوسفند می‌کشد که ثوابش را برای حضرت خدیجه بفرستد؟ پیامبر اگر اراده بکند می‌تواند ثواب این اعمال را به حضرت خدیجه بدهد دیگر، [پس دیگر چرا عملاً هم این کارها را انجام می‌دهد؟] نه، مسئله این نیست، در نظام عالم باید این عمل در خارج انجام بگیرد، چه پیغمبر بخواهد انجام بدهد و چه غیر پیغمبر، هر دو باید گوسفند بکشند؛ اگر ثواب می‌خواهد برسد، باید صدقه داده شود، حالا این که من دیگر پیغمبرم و آن ثوابی که صدقه دارد، من یک اراده می‌کنم و صد برابرش می‌رسد، نه! مسئله این‌طور نیست! پیغمبر هم باید صدقه بدهد، پیغمبر هم باید قرآن بخواند، پیغمبر هم باید نماز بخواند، پیغمبر هم باید وقتی سر قبر حضرت خدیجه می‌رود، فاتحه بخواند، نمی‌شود بگوید حالا چون من پیغمبرم، خب یک اراده می‌کنم و آن نفحات به حضرت خدیجه می‌رسد.

توصیهٔ اولیای الهی مبنی بر خواندن حمد شفا برای مریضان و حمد و توحید

برای اموات

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به ما توصیه می‌کردند که:

هروقت از بیمارستانی می‌گذرید، برای مریضان حمد شفا بخوانید و هروقت از قبرستان می‌گذرید، برای امواتی که هستند حمد و قل هو الله بخوانید.

رفقا هم همیشه این کار را انجام بدهند؛ دارید مسافرت می‌کنید، در یک جاده دارید حرکت می‌کنید، به دهی می‌رسید، به شهری می‌رسید، این طرف جاده قبرستانی هست، یک حمد و قل هو الله برای همهٔ آنها بخوانید، خود مرحوم آقا هم می‌خواندند، ظاهراً مرحوم علامه طباطبائی این مطلب را از دستورات مرحوم قاضی ـ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ـ به ایشان داده بودند. ببینید این بزرگان چقدر مسائل اخلاقی را در نظر می‌گرفتند که حالا که داری می‌روی، خب یک فاتحه‌ای هم بخوان تا ثوابی هم به دیگری برسد دیگر! چرا بخل می‌کنی؟ این که دیگر مؤونه ندارد! این که دیگر دست در جیب بکن و... را ندارد! یک قل هو الله بخوان، یک حمد بخوان بگذار آنها هم به برکتی برسند، به فیضی برسند.

این عمل، عملی است که باید انجام بدهد، پیغمبر هم باید انجام بدهد. پیغمبر هم برای تقرّب بیشتر و استفاضهٔ بیشتر، باید روزه بگیرد. باید ماه رجب و شعبان را روزه بگیرد، باید در طول سال روزه بگیرد، نباید بگوییم که: عجب! چرا باید روزه بگیرد، او که دیگر پیغمبر است؟! خب پیغمبر است، بله، پیغمبر است، اما آن روزه‌ای که پیغمبر می‌گیرد، آن در یک مرتبه است و او را به مسائل مورد نظر و افق‌هایی که رسول خدا باید به آن افق‌ها برسد، می‌رساند، خب روزه‌ای هم که ما می‌گیریم، آن‌هم به آن مقداری که برای ما مفید است، آن روزه ما را به آن افق می‌رساند، هر کس به‌اندازهٔ خودش و به‌اندازهٔ سعهٔ وجودی خودش بهره می‌برد. همان‌طوری‌که در همین دنیا هم، برای دوام حیات و بقاء، نیاز به غذا خوردن است، پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام هم مثل سایر افراد گرسنه می‌شدند. حالا بگوییم که چون پیغمبر است، نه دیگر، او نیاز به غذا ندارد، نه، این حرف غلط است! پیغمبر هم مریض می‌شد و مثل سایر افراد، برای بهبودی خود دارو می‌خواست.

اهمیت روزه و ماه رمضان در سیر صعودی و حرکت تقربی و تجردی انسان

بنابراین، این قضیهٔ روزه یک مسئله‌ای است که ما باید این را در نظر بگیریم، خداوند این را در سیر صعودی ما و در حرکت تقرّب و تجرّدی ما، قرار داده است، و منّتی است که بر گردن ما گذارده است و این یک ماه را، ماه صیام و روزه برای ما قرار داده است. این یک منت است. اگر می‌خواهیم که در روز قیامت از نعمات بیشتر، متنعّم باشیم، از دوازده ماه، باید حداقّل، یک ماهش را روزه بگیریم. این جریان، جریانی است که انسان باید این مسئله را به‌عنوان وسیلهٔ حیات، ارزیابی کند، نه یک جریان تحمیلی که خب دستور خدا است و باید روزه بگیریم دیگر! خب حالا بگیریم دیگر، اگر نگیریم که آن دنیا معلوم نیست چه به سرمان می‌آورند! آیا نشنیده‌اید که بعضی‌ها که به مکه می‌روند، وقتی که آنجا هستند، روزشماری می‌کنند که چه وقتی برگردند؟!

خیلی وقت پیش، در همان زمان مرحوم آقا، یک دفعه ما به مکه مشرّف شده بودیم، البته خود مرحوم آقا در آن سفر نبودند، ولی این قضیه در زمان ایشان بود، چند نفر بودیم، یک بندهٔخدایی که او هم از آشنایان بود، پیرمردی بود، یک روز آنجا در اطاق که آمد ما به او گفتیم: خب، آقا این مدینه که شما آمده‌اید چطور است؟ (دفعهٔ اولش بود که به سفر مکه و مدینه آمده بود) گفت: «آقا می‌گذرد! إن‌شاءالله تمام می‌شود و زود پیش زن و بچه‌مان برمی‌گردیم»! گفتم: عجب! تمام می‌شود و برمی‌گردید؟! گفت:

آره، من هم در اطاق بودم، به چند نفر از آنها که داشتند شکایت می‌کردند، گفتم: بابا هر روز را با انگشت‌هایتان بشمارید، یک روز رفت، دو روز رفت، بالأخره تمام می‌شود و تا چند روز دیگر برمی‌گردیم!

یک نگاهی به او کردم، گفتم: خیلی‌خوب! دیگر چه بگوییم، تمام می‌شود دیگر!!

خب حالا شما به جهت همان افق فکری و افق وجودی که خداوند نصیبتان کرده، به این صحبت می‌خندید و تبسّم می‌کنید و از این مسئله تعجب می‌کنید! و باید هم تعجب کنید. کسی که به مکه می‌رود یا به مدینه می‌رود، هر روزی که از او می‌گذرد باید بگوید: آخ! یک روز گذشت! آخ! یک روز گذشت! بیست و هشت روز دیگر مانده! فردا که می‌شود: آخ! بیست و هفت روز دیگر مانده! یک روز دیگر هم گذشت! هان؟ آن‌وقت این شخص با آن کسی که روزها را می‌شمارد که بیست و هفت روز دیگر مانده تا پیش زن و بچه‌مان برگردیم، چقدر تفاوت می‌کند؟!

بزرگان برای ماه مبارک رمضان یک‌همچنین حالی دارند! آخ روز سوم ماه رمضان هم گذشت! آخ یک هفته گذشت! آخ ده روز گذشت! چرا؟ چه می‌فهمیدند؟ چه ادراک می‌کردند؟ چه احساسی داشتند و دارند که ناراحت هستند از اینکه این روز و شب دارد پیوسته می‌آید و می‌رود و او را به آخر ماه نزدیک می‌کند؟! اصلاً ناراحت هستند، با خود می‌گویند: ای کاش شبانه‌روز می‌ایستاد، خورشید و ماه از حرکت می‌افتادند! هان! این چه قضیه‌ای است که این مطلب باید به این کیفیّت انجام بشود؟ باید دید که اینها چه قسْم روزه می‌گرفتند؟ اینها چه قسم نسبت به این فریضه اهتمام داشتند؟

برکات خاص روزهٔ ماه مبارک رمضان نسبت به روزهٔ در ایام دیگر سال

ما باید بدانیم برکاتی که در روزهٔ ماه رمضان هست، در هیچ روزه‌ای از ایام سال نیست. ما در ایام سال خیلی روزها داریم که روزه‌اش مستحب است: روز عید غدیر، روز نیمهٔ شعبان، ایام رجب، روز عرفه، دحوالأرض و امثال‌ذلک. روزهٔ همهٔ این روزها مستحب است، کسی که فلان روز را روزه بگیرد فلان ثواب به او داده می‌شود و...، خب از این مسائل کم و بیش اطلاع داریم. ولی روزهٔ ماه مبارک رمضان، روزه‌ای است که در یک هوا و فضای خاص انجام می‌شود. آن هوا و فضای خاص در هیچ روز از ایام سال نیست! یعنی آن لطف خاص و آن عنایت خاص، در اوقات دیگر نیست، که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «رمضان شهر أمّتی»؛[1] رمضان ماه امت من است!

راجع به رجب دارند که: «شهر الله»، راجع به شعبان حضرت فرمودند: **«شهر من است»**، اما در مورد رمضان، حضرت می‌فرمایند که **«این ماه مربوط به امّت من است»**.[2] این که مربوط به امّت من است یعنی چه؟ یعنی یک فضای خاصّی و یک ظهور خاصّی و یک اثر خاصّی از آن مقام رحیمیّت پروردگار نسبت به بندگان در این ماه مبارک رمضان وجود دارد که برای اینکه انسان به آن مقام و موقعیّت و استفاضه و استفاده برسد، چاره‌ای جز روزه نیست! باید روزه گرفت! این روزه، روزه‌ای است که انسان را به آن هوا و به آن فضا می‌رساند.

کیفیت برخورد بزرگان با ماه مبارک رمضان و نحوهٔ عمل آنها در این ماه

این‌همه مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در کتاب *مهر تابان*،[3] در کتاب *روح مجرد*،[4] در صحبت‌هایشان، راجع به کیفیّت ماه رمضان و کیفیّت روزه‌ای که اولیاء خدا می‌گرفتند، مطلب نوشته‌اند و بیان کرده‌اند[5] [که مثلاً] مرحوم قاضی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ ماه رمضانش را چطور سیر

---

[1] ***روضة الواعظین***، ج ۲، ص ۳۹۶؛ ***ثواب الأعمال***، ص ۵۴.

[2] ***إقبال الأعمال***، ج ۲، ص ۶۳۴:
«إنَّ رَجَبَ شَهرُ اللهِ وَ شَعبَانَ شَهری وَ رَمَضَانَ شَهرُ أُمَّتی.»

[3] ***مهر تابان***، ص ۲۷.

[4] ***روح مجرد***، ص ۳۰.

[5] ***انوار الملکوت***، ج ۱ ص ۲۵ ـ ۹۳.

می‌کرد؟ چطور طی می‌کرد؟ خب اینها که شوخی نبوده، دهۀ آخر ماه رمضان اصلاً کسی ایشان را در نجف نمی‌دید،[1] کجا می‌رفت؟ حالا نمی‌گویم ما هم همین کار را بکنیم، ولی خب بالأخره ایشان چه احساسی داشت؟ آن حالاتی که برای اولیاء خدا در این ماه پیش می‌آمد که آنها سر از پا نمی‌شناختند، آن چه حالی بوده؟ بنده خود شاهد بودم که برای رسیدن ماه رمضان در پوست خود نمی‌گنجیدند و با چه حال شعف و سرور و ابتهاجی می‌فرمودند: «دارد ماه رمضان می‌آید! دارد ماه رمضان می‌آید!» واقعاً اینها چه احساسی داشتند؟ و اینها چطور روزه می‌گرفتند؟ آیا همین روزه‌ای که فقط سحری بخوریم و بعد هم افطاری بخوریم و تمام شد، یا نه آنها روزه‌شان با روزۀ ما تفاوت داشت، حالشان با حال ما تفاوت داشت؟ مراقبه‌ای که آنها در این ماه مبارک رمضان انجام می‌دادند، به ضمیمۀ روزه‌ای که خب این یک تکلیف ظاهری و یک عمل ظاهری و عمل واجب بود، آن مراقبه، آن توجّه، آنها را به همان‌چه مدّ نظرشان بود، می‌رساند. البته هر کسی نسبت به وضع خودش و نسبت به موقعیّت خودش.

لزوم پرهیز سالک از سر و کله زدن و مشاجرۀ با مردم، خصوصاً در ماه مبارک رمضان

وقتی که ماه رمضان می‌خواست بیاید، مرحوم آقا برای شاگردانشان ـ البته آن سابق الأیام، نه این اواخر زمان حیاتشان ـ مطالبی را تذکّر می‌دادند، مسائلی را تذکّر می‌دادند و نسبت به ماه رمضان خیلی عنایت داشتند؛ یکی از مسائلی را که مطرح می‌کردند، این بود که می‌فرمودند: «در ماه رمضان با مردم سر و کله نزنید.» یعنی اگر فرض کنید که در سایر ایام، آدم می‌آید به این شخص می‌گوید: آقا این چیست؟ آن شخص چیزی می‌گوید، این چیز دیگری می‌گوید و...، در ماه رمضان این را کنار بگذارید، این سر و کله زدن، انسان را پایین می‌آورد، آن فایده را از انسان می‌گیرد، آدم را می‌آورد در همین مراتب اسماء جزئیّه حبس می‌کند، نگه می‌دارد. اگر انسان می‌تواند بگذرد، نگذارد که مسئله به مشاجره کشیده بشود. البته این دستور، دستور همۀ روزها است! همۀ ایام سال است! ولی عجیب است که چطور برای انسان غفلت پیدا می‌شود. ولی ماه رمضان به‌واسطۀ همان گرسنگی و به‌واسطۀ همان رقّت نفس و رقّت روح فی‌الجمله‌ای که در اثر توجّه کمتر به مأکولات و امثال‌ذلک برای انسان پیدا می‌شود، انسان تذکّر نسبت به این مسئله برایش بیشتر است، توجّهش نسبت به این مسئله بیشتر است، در حالی‌که خب همۀ ایام سال باید همین‌طور باشد، دستور خاص ندارد که حالا در ماه مبارک انسان این‌چنین کند و در بقیۀ ایام سال همین‌طور یله و رها، هرکاری که دلش خواست انجام بدهد، نه! این‌طور نیست! ولی در ماه مبارک، زمینه مساعدتر است، بستر مساعدتر است، هموارتر است برای اینکه انسان به آن مراقبه و به این مسائلی که خب دستورات آنها بود، برسد.

سر و کله زدن با مردم، انسان نسبت به یک مسئلۀ بی‌خود پافشاری کند، این، آن فایدۀ روزه را از انسان می‌گیرد، سلب می‌کند، کم می‌کند. حالتی که برای انسان پیدا می‌شود، آن حالت را تخفیف می‌دهد، سبک می‌کند. لذا می‌فرمودند: «تا انسان احساس می‌کند که می‌خواهد با یک نفر درگیر بشود، بگذرد، حواسش را یک جای دیگر پرت بکند و برود در یک جای دیگر و مطلب را بگرداند.» یا وقتی که فرض کنید یک نفر سراغ انسان می‌آید و می‌خواهد از شخصی بگوید، تا می‌خواهد صحبت بکند، می‌بیند که هان، دلش دارد یک شکل دیگری می‌شود، نفْسش دارد یک شکل دیگری می‌شود، تا می‌خواهد این‌چنین شود بحث را عوض کند: هان راستی فلان جا چه خبر؟ اصلاً نگذارد که قضیه به اینجا برسد و نفس درگیر این نکته بشود. این از مسائلی بود که ایشان نسبت به این قضیه خیلی تأکید داشتند و به‌خصوص در ماه مبارک که نسبت به این مسئله بیشتر توجّه می‌دادند.

---

[1] ***مطلع انوار***، ج ۱، ص ۱۷۸.

لزوم پرهیز از ایجاد توهمات و تخیلات در ذهن، نسبت به افراد دیگر

یکی از مطالبی که در ماه مبارک باید نسبت به آن خیلی توجّه کنیم، دور شدن از توهّمات و خاطره‌هایی است که در ذهن خود نسبت به افراد برای خود ایجاد می‌کنیم، حالا یا واقعیّت دارد یا ندارد. این بودن خاطره در ذهن، برای یک روزه‌دار خوب نیست. حالا نه خاطرهٔ خوب، خاطرهٔ خوب که اشکال ندارد، اما خاطره‌هایی که انسان تا یاد آنها می‌کند، اخمش درهم می‌رود! حتی در جایی تنها هم نشسته و با کسی هم صحبت نمی‌کند ولی در ذهن می‌آید. اصلاً نگذارد که این خاطره در ذهن بیاید، اگر بیاید، خراب می‌کند، خراب می‌کند! لذا انسان نباید از اول راه بدهد. کسی بیاید پیش انسان و از شخصی حرف بزند، غیبتش را بخواهد بکند، حتی اگر بخواهد مطلب صحیحی را هم بگوید، راست هم بگوید، ولی همین‌که در او [یک خاطرهٔ بد ایجاد شود، خراب می‌کند!]

مرحوم آقا می‌فرمودند: «اگر کسی غیبت مرا می‌کند، نباید به من بگوید.» خیلی وقت پیش، من این مطلب را دو سه بار از ایشان شنیدم، در همان زمانی که در طهران بودند. می‌فرمودند: «نباید به من بگوید، در همان‌جا استغفار بکند.» چون همین‌که می‌آید به من می‌گوید که آقا ما غیبت شما را کردیم و حالا غیبت را بگوید یا نگوید، همین‌که می‌خواهد این حرف را بگوید، چه می‌شود؟ یک خاطره از این شخص در ذهن من می‌رود که خب حالا این شخص چه گفت؟ به چه کسی گفت؟ در چه زمینه‌هایی گفت؟ می‌بینید! آدم که نمی‌ایستد! دائم شروع می‌کند این مسئله را در ذهن حلاجی کردن. خیلی اتفاق افتاده.

اتفاقاً من‌هم این استدعا را دارم، البته رفقا که اهل این حرف‌ها نیستند، حالا اگر جایی شنیدند که کسی راجع به ما حرفی زده است، نیایند به من بگویند! ما نیاز به شنیدن این مطالب نداریم، اصلاً و ابداً! یا عیب و نقص در ما هست، که خب چیز خاصی نیست که حالا انسان بخواهد از عیب و نقصی که در او هست فرار کند، از خدا می‌خواهیم که اصلاح کند! یا نیست، و اگر نیست چرا انسان بیاید ذهنش را مشغول کند و درگیر کند نسبت به آن چیزی که حالا نبوده و گفته‌اند؟ چرا آن حالت ذهنی بین انسان و بین افراد، خراب بشود و ازبین برود؟ خب حالا غیبت کرده که کرده دیگر!

نه آقا! ما در فلان مجلس بودیم، راجع به این قضیه از شما این را می‌گفتند، فلان می‌کردند، چه می‌گفتند!

خب این می‌آید حال آدم را می‌گیرد، خراب می‌کند. حالا بعضی‌ها هم غرض ندارند، خیال می‌کنند که این گفتن، دل‌سوزی و... است.

ماندگاری اثر اعمال و رفتار انسان در نفس انسان

همین چند روز پیش بود، در منزل بودیم یک بنده‌خدایی آمد و راجع به یک قضیه‌ای که خب قضیهٔ بی‌ربطی هم بود و وقوع خارجی هم نداشت، گفت که: «این و این و این و خلاصه راجع به شما یک‌هم‌چنین مطالبی و یک‌هم‌چنین مسائلی گفته‌اند.» اتفاقاً حتی مربوط به یکی از بستگان هم بود و خب مسئله، خیلی موجب تکدّر و... بود، ولی من بیش از آنچه راجع به اینکه یک مسئلهٔ بی‌ربطی را به انسان نسبت بدهند، ناراحت بشوم، از این قضیه بیشتر ناراحت شدم که حالا چرا این قضیه به گوش ما رسیده؟ حالا اگر نمی‌رسید بهتر بود. خب آدم نسبت به افراد، ذهنیّتی دارد، خب آن ذهنیّت بود دیگر! حالا دوباره آن ذهنیّتی که دارد، یک چیز دیگر هم به آن اضافه شد، در حالتی‌که اطلاع بر این، نه نفع دنیوی برای ما دارد و نه نفع اخروی. حالا آن آمده روی ذهنیّت خودش، حرفی زده و غلطی کرده، خب کرده که کرده دیگر! حالا آدم بیاید این را بشنود، [این چه نفعی دارد؟!]

ما نباید این دو روز دنیا را به این مطالب بگذرانیم، خیلی کار داریم! درد، زیاد داریم؛ بیچارگی، خیلی زیاد داریم؛ ضعف، خیلی زیاد داریم؛ خیلی عقب‌افتادگی داریم، دیگر مجال نداریم که حالا بلند شویم بیاییم به این بپردازیم که در این دنیا، آن شخص پشت سر ما چه گفت، این شخص جلوی روی ما چه گفت! این مطالب، دست و بال ما را می‌بندد، مگر چقدر دیگر از عمر ما باقی مانده است؟!

اینها مسائلی است که بزرگان روی این مطالب تأکید می‌کردند! و هر کس به هر اندازه که رعایت کند، نفعش را خودش برده، فایده‌اش را خودش برده است. قطعاً بدانید نمازی را که شما بعد از شنیدن این مطلب می‌خوانید، با نمازی که قبل از شنیدن این مطلب خواندید، تفاوت می‌کند؛ خب شنیدن این مطلب، اثرش را گذاشت دیگر! آن اثر تخریبی خودش را گذاشت. خب حالا چرا انسان این مطلب را بشنود؟

سالک رند، سالکی است که به فکر خودش باشد

اینجا است که می‌فرمودند: «سالک رند، سالکی است که به فکر خودش باشد!» هان! توجّه کردید چه می‌خواهم عرض کنم؟! یعنی آن کسی که می‌آید و به شما می‌گوید: آقا من فلان جا نشسته بودم و فلان کس داشت راجع به شما این حرف را می‌زد، بدانید دارد در شما تخریب ایجاد می‌کند. اگر شخصی یک استکان سم به منزل شما بیاورد و به دست شما بدهد، آیا شما تناول می‌فرمایید یا در همان‌جا می‌ریزید و ازبین می‌برید؟ چند دفعه هم می‌شوید که اصلاً هیچ آثار مخربی باقی نگذاشته باشد. چرا؟ چون احساس می‌کنید این سم دارد شما را تخریب می‌کند، حالا برفرض آن شخص هم نفهمد که با بیان این مطلب دارد تخریب ایجاد می‌کند. این‌گونه مسائل، مسائلی است که برای ما تخریب است و آن حال و روح را می‌گیرد.

چند مرتبه من خدمت رفقا گفته‌ام که دروغ و نفاق، مهم‌تر از آن اثر خارجی که دارد، اثری است که اول روی خود گوینده ایجاد می‌کند، آن را می‌خواهد چه‌کار کند؟! یک کسی دروغ بگوید، یک کسی دورویی بکند، یک کسی تقلّب بکند، یک کسی خلاف بکند، خب این یک اثر خارجی دارد، تبعات خارجی دارد، تبعات سلبی و منفی خارجی دارد، این به جای خود محفوظ، ولی قبل از تبعات و آثار خارجی، آن بلایی که الآن سر نفس درمی‌آورد، آن را می‌خواهد چه‌کار کند؟ نفس را برمی‌گرداند! بعد از یک مدت آدم نگاه به یکی می‌کند: ای‌بابا، عجب قیافه‌ای دارد! این اصلاً مثل آدم نیست، مثل حیوان است! چرا؟ چون آن‌قدر دروغ گفته که اصلاً حیوان شده! اصلاً مجسمهٔ دروغ شده، اصلاً خودش یعنی دروغ! آدم نگاه می‌کند، اصلاً این شخص یعنی دروغ، هان! انگار روی پیشانی‌اش نوشته: دروغ! اصلاً قیافه‌اش شده دروغ! شده تقلّب، ریا، نفاق، پدرسوختگی، حیوانیّت! اینها چیست؟ اینها آن اثری است که خودش بر خودش گذاشت، خودش بر خودش آن اثر را ایجاد کرد، حالا تبعات خارجی بماند، آن یک مسائل دیگری است که به جای خود.

تقدیر انسان در شب قدر، از اول ماه مبارک و حتی قبل از آن، در رجب و شعبان رقم می‌خورد

دستوری که اولیاء و بزرگان به ما می‌دهند، در وهلهٔ اول برای خود ما است، نه برای خارج، ما به خارج چه کار داریم؟ به خود ما برمی‌گردد. لذا می‌فرمودند: «در ماه مبارک رمضان، رفقا توجّه داشته باشند بر اینکه آن آثار منفی که به‌واسطهٔ عدم مراقبه برای انسان حاصل می‌شود، آن موجب می‌شود که اثر روزه، مترتّب نشود.»

این ماه رمضان چه ماهی است؟ این ماهی است که سرنوشت انسان در این ماه رقم می‌خورد. روز اول ماه مبارک، یک قدم نزدیک شدیم، روز دوم، یک قدم دیگر، روز سوم، روز هفتم، دهم، پانزدهم، هفدهم، نوزدهم، بیست ویکم، شب بیست وسوم دیگر مطلب تمام! ببینید! بیست ودو روز، خدا دارد آماده می‌کند، آماده می‌کند، همین‌طور می‌آیید جلو، جلو، جلو، برای تقدیر و برای اندازه‌گیریِ سال بعد، چون تقدیر در شب بیست وسوم است دیگر! دو شب قدر قبلس را هم باید در حال تهجّد و در حال تهیّؤ و در حال زمینه‌سازی برای ورود به مقام تقدیر و مشیّت خدا، بگذرانیم و آماده کنیم تا به شب بیست وسوم برسیم. لذا رفقا بدانید که تقدیر شب بیست و سوم شما از روز اول ماه رمضان است! من این را به شما گفتم! خیال نکنید که نه، حالا ده روز، بیست روز را می‌گذرانیم، یک‌دفعه شب بیست

وسوم شروع می‌کنیم به قرآن خواندن، شروع می‌کنیم به جوشن خواندن، شروع می‌کنیم به خواندن همین ادعیه و...! نه، هیچ فایده‌ای ندارد! اصلاً! بیخود دنبالش نروید، بیخود هم زحمت نکشید! آن جوشنی که یک‌دفعه شب بیست وسوم سبز بشود و آن نماز خواندنی که یک‌دفعه شب بیست وسوم انجام بشود، آن هیچ فایده‌ای ندارد! آن جوشنی که زمینه‌اش از روز اول ماه رمضان پیدا بشود، آن‌وقت آن جوشن، شب بیست وسوم کار می‌کند. حالا نه فقط جوشن، این را از باب مثال گفتم، منظور همان توجّه و تنبّه و تذکّر نسبت به آن مقام عبودیّت و معبودیّت است. آن حال باید از روز اول ماه مبارک آماده بشود.

لذا بنده در صحبت‌هایی که قبلاً بیان کرده‌ام، نمی‌دانم که رفقا به سمعشان رسیده یا نه، در آنجا بیان کرده‌ام که چطور شب بیست وسوم شب قدر است، در حالتی که نسبت به شب نوزدهم و شب بیست ویکم هم شب قدر اطلاق شده است،[1] در آنجا من خدمت رفقا عرض کرده‌ام که مسئلهٔ قدر، یک مسئلهٔ چاپ یا یک مسئلهٔ خلق‌الساعة بودن نیست که یک‌مرتبه جبرئیل از آن بالا بیاید و نامهٔ اعمال را پیش امام زمان بیاورد و حضرت بردارند امضا کنند که این شخص امسال این‌طور می‌شود، آن شخص فرض کنید که این قضیه برایش پیدا می‌شود و...، نه، این‌طور نیست، شب قدر یک جریان تکاملی است که این جریان تکاملی، یک بدوی دارد و یک ختمی دارد و بدوش از اول ماه رمضان است و یا حتی قبل از ماه رمضان، در ماه شعبان و رجب است، اینها هم در این مسئله بی‌تأثیر نیستند. این بدو از اول ماه مبارک شروع می‌شود، دائم می‌چرخد، می‌چرخد، تکامل پیدا می‌کند، آن حالی را که انسان در این روزها به‌واسطهٔ مراقبه یا بر خلاف مراقبه ـ هر دو طرف ـ آن حال را پیدا می‌کند، در شب قدر تکمیل می‌شود! هان! تقدیرش می‌شود همین. آن حالی را که پیدا کرد مرتب یواش یواش جلو می‌آید، جلو می‌آید، چه در جهت مثبت و چه در جهت منفی، [و همان می‌شود تقدیر او در شب قدر.]

لزوم انجام غسل توبه و نماز توبه، قبل از ورود به ماه مبارک رمضان

لذا می‌فرمودند: «رفقا قبل از ماه مبارک، باید توبه بکنند.» باید غسل توبه را انجام بدهند که همان غسل استخاره است و بعد دو رکعت نماز بخوانند که این نماز توبه است و در سجده صد مرتبه «استغفرالله ربّی و أتوب إلیه» را بگویند و حالشان را در هنگام استغفار، واقعاً حال بیرون آمدن از جنبه‌های تکثّر و وارد شدن در حریم عبودیّت قرار بدهند که خدایا تا حالا هرچه ما انانیّت داشتیم، هرچه تفرعون داشتیم، هرچه بیا و برو داشتیم، ما دیگر اینها را کنار می‌گذاریم و به‌سوی تو رو می‌آوریم که ببینیم تو برای ما چه تقدیر می‌کنی؟ آنچه تو برای ما تقدیر می‌کنی، ما هم همان را می‌خواهیم. حتی روزه‌ای که می‌خواهیم بگیریم، روزه را برای کیف نفس نمی‌خواهیم بگیریم. باز این‌هم خودش خیلی مهم است، خیلی بالا است که یکی روزه بگیرد برای اینکه به آن حالات برسد، برای اینکه به آن نعمات برسد، باز این‌هم خیلی زیاد است، ولی باز ببینید بزرگان ما را به کجا بردند؟ از اینجا بالاتر! اینجا نایستید، روزه‌ای که می‌گیریم، خدایا این روزه‌ای که داریم می‌گیریم برای این است که ما را به تو برساند، به‌خاطر این روزه می‌گیریم. حالا اگر یک روز از این روزها را نتوانستیم بگیریم، خب نتوانستیم که نتوانستیم، دیگر چرا ناراحت باشیم؟ خب اینجا دیگر برای آنهایی که نمی‌توانند روزه بگیرند، مواردی پیدا می‌شود، حالا اگر اصلاً نتوانستیم روزه بگیریم، کسالتی داریم، طبیب منع کرده، خدایا ما عبد تو هستیم، نمی‌خواهی بگیریم نمی‌گیریم، اصرار به روزه گرفتن نمی‌کنیم. این را هم بدانیم که یک وقت کاری نکنیم که برخلاف رضای خدا باشد! وقتی که انسان خودش را به مرتبهٔ عبودیّت تنازل می‌دهد، دیگر کیفیّت اطوار خارجی، نباید در حال او تأثیر بگذارد. این مطلبی که عرض کردم که بزرگان نسبت به روزه چه حالی داشتند، این منافاتی با این مطلب ندارد. چون احساس این است که

[1] برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ***همین کتاب***، ص ۵۷۴.

در این حال، روزه مرا به این حال می‌رساند، من دارای این ابتهاج هستم. اگر خدا برای من روزه را نخواسته، خب روزه را نخواسته، بسیارخوب، [روزه نمی‌گیرم.]

خود مرحوم آقا در اواخر حیات خودشان روزه نمی‌گرفتند؛ اطبّاء منع کرده بودند. ما می‌رفتیم پیششان افطار می‌کردیم، می‌گفتند: «سفره را بیندازید!» خودشان هم می‌آمدند می‌نشستند و می‌گفتند: «ما که روزه نمی‌گیریم! اگر سحری نخوریم و افطار هم نخوریم که کافر مطلقیم! اقلاً بیاییم با شما افطار کنیم!» اما حالشان چگونه است؟ تفاوت نمی‌کند! چون الآن خدا این حال را خواسته، الآن این مسئله را خواسته. ممکن است این مسئله برای همه پیدا بشود، خود بنده به‌واسطهٔ کسالتی که داشتم، پانزده سال بود که نمی‌توانستم روزه بگیرم. حالا الحمدلله چند سالی است که خداوند توفیق داده که دوباره روزه بگیرم. این حالی که برای انسان در یک‌همچنین وضعیتی پیدا می‌شود و آن انکساری که هست، یعنی خدایا تو هرچه خیر برای من تقدیر می‌کنی، من به همان راضی هستم؛ سلامتی بدهی، روزه می‌گیریم، سلامتی ندهی و امر به افطار بکنی، ما همانیم. ممکن است همین حال، حتی بیش از آن روزه برای انسان منافعی داشته باشد که در روزه این منافع به دست نمی‌آید!

ببینید چقدر رحمت خدا گسترده است! خیال نکنید فقط به روزه است؛ ای داد، ما که محروم هستیم! ای وای، مؤمنین، رفقا، دوستان دارند روزه می‌گیرند و ما نمی‌گیریم. نه! حتی ممکن است سهم آنها (افرادی که به‌خاطر مانعی روزه نمی‌گیرند) از این قضیه، بیشتر هم باشد، وقتی که انسان مطالب را به این کیفیت و با این دیدگاه بخواهد نگاه بکند.

مطالبی پیرامون شخصیت مرحوم آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی

این قضیه را هم بگوییم، ظاهراً دیگر دارد وقت می‌گذرد، در زمان حیات مرحوم آقا با ایشان در سفر حج بودیم، در همان اوّلین سفر که بنده سنّم هنوز به هفده سال هم نرسیده بود. در مدینه که بودیم یکی از افراد که از دوستان نبود ولی نسبت به مرحوم آقا خیلی اظهار ارادت می‌کرد، دستش اگزما داشت و ناراحت بود از اینکه خب چند روز دیگر به‌سمت مکه حرکت می‌کنیم و این هم با لباس احرام و این وضعیّت، چطور می‌خواهد اعمال را انجام بدهد؟! آمده بود پیش ایشان، مرحوم آقا خنده‌ای کردند و بعد فرمودند: مرحوم آخوند ملافتحعلی سلطان‌آبادی ـ رحمة الله علیه ـ ...

همان کسی که در نجف در سی شب ماه مبارک رمضان، یک آیه را سی نوع تفسیر کرد! (مرحوم آقا این مطلب را دارند دیگر)[1] و امثال مرحوم نائینی و آقا ضیاء عراقی و... ـ رحمة الله علیهما ـ یک ساعت یا یک ساعت ونیم از افطار که می‌گذشت، یک جلسهٔ خصوصی در منزل خود آخوند بود و اینها به منزل ایشان می‌رفتند، ایشان شب اول یک آیه را معنا کرد و یک ساعت در اطرافش صحبت کرد، به‌طوری که اینها می‌گفتند: «ما تابه‌حال یک‌همچنین تفسیری نشنیده بودیم!» شب دوم رفتند، دیدند عجب! ایشان همان آیه را دوباره خواند و شروع کرد در اطرافش صحبت کردن، و مطالب دیگری را بیان کردند که اصلاً هیچ ربطی به مطالب دیشب نداشت! مربوط به آیه بود، ولی اصلاً با مطالب شب قبل ارتباط نداشت! اینها می‌گفتند: «اصلاً ما تابه‌حال یک‌همچنین چیزی به نظرمان نرسیده بود!» شب سوم همین‌طور، شب چهارم همین‌طور، شب پنجم تا سی شب، هر شب ایشان همین آیه را می‌خواند و یک ساعت راجع به آن صحبت می‌کرد، به‌طوری که هیچ ربطی به مطالب شب‌های گذشته نداشت و مطلب جدید بود![2]

---

[1] ***انوار الملکوت***، ج ۲، ص ۲۶.

[2] ***حقائق الاصول***، ج ۱، ص ۹۵.

اهمیت کتاب مثنوی در نظر اولیای الهی

یاد این قضیه افتادم که سه سال قبل از فوت مرحوم آقا که من در بیمارستان مشهد، در بخش قلب در خدمتشان بودم، در سی‌سی‌یو و خود بخش که آمدند، من در خدمتشان بودم، دو هفته‌ای طول کشید، ما *مثنوی* را برده بودیم و آنجا گذاشته بودیم و در وقتی که ایشان خواب بودند خب ما نشسته بودیم و *مثنوی* می‌خواندیم. یک روز ایشان نگاه می‌کردند و فرمودند: «فلانی آن کتاب آبی که در آنجا هست، چیست؟» گفتم: *مثنوی* است! فرمودند: «*مثنوی* است! بَه‌بَه! خب برای‌مان بخوان!» هیچ! کارمان درآمد! دیگر ما شروع می‌کردیم برایشان خواندن و ایشان ایرادهای ما را می‌گرفتند: «نه، اینجا را باید بکشی، اینجا را نباید زود تمام کنی، اینجا را باید این‌طوری بخوانی.» و در بعضی از فقرات هم می‌گفتند: «خب حالا این شعر را معنا کن» و بعد هم خب خودشان هم معنا می‌کردند. خلاصه آن ایامی که ما در آنجا در خدمت ایشان بودیم، برای ما خیلی مغتنم بود! بعد ایشان فرمودند:

> این را از من داشته باش، مرحوم استادم، حضرت آقای حداد به من فرمودند که «مرحوم استادم، مرحوم قاضی به من فرمودند که من هشت بار *مثنوی* را از اول تا به آخر خواندم و هر بار یک معنای جدیدی غیر از معنای قبل برای من از این اشعار حاصل می‌شد!»

هشت بار! (آیا ما تابه‌حال یک دفعه هم خوانده‌ایم؟! من که نخوانده‌ام! إن‌شاءالله خدا توفیق بدهد که ما بتوانیم از این بحار نعمات و رحمت الهی که واقعاً خزائن اسرار است بهره مند شویم.) خب این یعنی چه؟! این از چه مسئله‌ای حکایت می‌کند؟!

مرحوم آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی، سی شب ماه مبارک رمضان را در یک آیه تفسیر داشتند و بعد وقتی که شب آخر ماه مبارک بود، فرمودند:

> می‌گویند که قرآن هفتاد بطن دارد، سی بطنش را به ما دادند، چهل بطنش طلب شما، بروید از هر کسی که بقیه‌اش را دارد آن را طلب کنید. ما به سی تا بیشتر نرسیدیم!

خوش به حالشان! [چقدر خوب است که] خدا سی بطن قرآن را قسمت شخصی بکند!

عرض کردم که افرادی که به درس تفسیر ایشان می‌رفتند، اعاظم علمای شیعه امثال مرحوم عراقی و مرحوم نائینی و مرحوم سید جمال گلپایگانی و... ـ رحمة الله علیهم اجمعین ـ بودند که می‌رفتند و این‌طور استفاده می‌کردند. آن‌وقت همین مرحوم آخوند ملافتحعلی، البته حالا این اواخر شاید اختلاف حالات داشتند، ما نمی‌توانیم بگوییم که ایشان در یک حال بودند، مرحوم آقا فرمودند:

> ایشان (مرحوم آخوند ملافتحعلی) وقتی که می‌خواهند برای مکّه حرکت کنند، ایشان هم ناراحتی پوستی داشتند و این ناراحتی در زمستان عود می‌کرد (معمولاً اگزما این‌طور است) و در موقع تابستان قدری بهتر می‌شد، اتفاقاً ایام حج هم در آن سال در زمستان واقع شده بود، از کوفه که می‌خواستند حرکت بکنند، عرض کردند: «خدایا خلاصه در این سفر، این بیماری را از ما بگیر که ذهن و فکر ما این‌قدر مشغول به این مسائل و این گرفتاریی که راجع به طهارت و تطهیر است، نباشد.» همین‌که ایشان یک‌هم‌چنین تقاضایی را از خدا می‌کند، فی‌الفور خوب می‌شود! حرکت می‌کنند و می‌آیند برای مکه و مدینه و زیارت و...، خب آن موقع هم این سفر بیش از یک ماه و دو ماه طول می‌کشید. و وقتی که برمی‌گردند، همین‌که به دروازهٔ کوفه می‌رسند، می‌بینند که دوباره آن ناراحتی اگزما برگشت!

خدا گفت: خیلی‌خوب! تو از ما بهبودی در این سفر را خواستی، ما هم دادیم و بیشترش را نخواستی! ما هم قضیه را به حالت سابقش برگرداندیم.

مرحوم آقا می‌خواستند این مطلب را بفرمایند که انسان باید ببیند که او (خداوند متعال) برای ما چه تقدیر و مصلحت کرده است؟ از کجا آن حجّی که با این کیفیت (وجود اگزما) است، اثرش، ثوابش، تأثیرش، روحانیتش، کمتر است از آن حجّی که بدون این مشکلات و بدون این ابتلاء باشد؟

این مرد (مرحوم سلطان‌آبادی) مرد بزرگی است! ولی شما ببینید که این اولیاء الهی تا کجا رفتند و تا کجا سیر کردند و تا کجا می‌خواهند ما را سیر بدهند! خب بله، خیلی خوب است، انسان حج با

طهارت را انجام می‌دهد و این را از خدا می‌خواهد و خدا هم استجابت می‌کند، اما آیا بالاتر هم دارد یا ندارد؟ افق بالاترش این است که می‌گوید: خدایا من به‌سوی تو با این وضع حرکت کردم، خودت می‌دانی، تمام شد! این بالاتر است! و آن چیزی که در این‌صورت نصیب آدم می‌شود، آن فرق می‌کند. آن حج را هم خدا قبول می‌کند، خب حجّی که آخوند ملافتحعلی انجام بدهد، معلوم است که چه حجّی است دیگر، اما باز بالاتری هم هست، و آن این است که انسان عبد باشد: خدایا خون می‌خواهد بیاید، خب بیاید، چه‌کارش کنیم؟ تکلیفمان را انجام می‌دهیم، وظیفه‌مان را انجام می‌دهیم، لباس احراممان هم نجس می‌شود، خب بشود! مگر قرار است لباس احرام انسان همیشه حتماً پاک باشد، هروقت به یک جایی رسیدیم، آن لباس را طاهر می‌کنیم، تمام شد!

ببینید! نفس می‌خواهد حتی در امور معنوی هم خودش دخالت کند! نفس می‌خواهد آن حال و هوایی را که می‌پسندد، در آن حال و هوا قرار بگیرد. وقتی که ببیند لباس احرام دارد، ولی دستش دارد خون می‌آید، بدنش نجس است، یک طوریش می‌شود: عجب! بابا ای کاش این‌طوری نبود! حالا ما داریم لبیک می‌گوییم، حالا داریم به‌سمت مکه حرکت می‌کنیم، اگر این‌طور نبود بهتر بود، شاید ما این توفیق را نداریم! ولی نه! وقتی که خودش را رها کرد، آن‌وقت چیزهای دیگری به او می‌دهند.

بنابراین در ماه مبارک، اگر ما توفیق روزه پیدا کردیم، روزه می‌گیریم. اگر گفتند روزه نگیر، خب نمی‌گیریم، همان حال و هوای روزه را باید حفظ کنیم.

اهمیت شب‌های ماه مبارک رمضان

از مطالبی که مرحوم آقا در ماه مبارک نسبت به آن خیلی نظر داشتند، مسئلهٔ شب‌های ماه مبارک بود؛ می‌فرمودند: «اثر روزهٔ در ماه مبارک، در شب ظاهر می‌شود»؛ لذا بهتر است که انسان قدری خواب شب خودش را کم کند و بیشتر به همین تهجّدات و امثال‌ذلک بپردازد، البته نه‌اینکه همه‌اش نماز بخواند، نه، *دیوان حافظ* را بردارد و اشعار حافظ ـ رضوان الله تعالی علیه ـ را بخواند.

ماه مبارک این نیست که انسان فقط *روضة‌الشهدا* ی کاشفی یا *اُلهوف* سید بن طاووس یا *مَقتل مُقرَّم* را بخواند و روضه و نوحه بگذارد! نه! این نیست! ماه مبارک رمضان، ماه نور است، ماه بهجت است، ماه سرور است، ماه کیف کردن است، ماه عشق‌بازی با خدا است، ماه گریه و روضه و این مسائل نیست، البته آن‌هم جای خودش را دارد و آن ایام و لیالی مصیبت هم که خب به جای خودش هست، اما انسان باید حال و هوای خودش را با آن فضا نزدیک و آشنا کند، نه‌اینکه همه‌اش روضه بخواند، روضه گوش کند و گریه کند و بگوید خب حالا خوب شد! نه! قضیه این نیست!

پرداختن به تهجد و مطالعهٔ احوال بزرگان و خواندن اشعار اولیاء الهی در شب‌های ماه مبارک

خواندن حکایات بزرگان، کلمات قصار بزرگان، مطالعهٔ در احوال بزرگان، خواندن اشعار عرفاء و اولیاء الهی، حافظ شیرازی، البته خب برای فارسی زبان‌ها، *مثنوی*، [در این شب‌ها بسیار مناسب و مفید است.] شما یک شب *مثنوی* را بردارید بخوانید و ببینید که این مرد چه کار کرده! یک صفحه، دو صفحه *مثنوی* بخوانید، و در اشعار مولانا تأمّل کنید، و همین‌طور در سایر اشعار و حکایات و قصص بزرگان، کتاب‌های اخلاقی، کتاب‌های مرحوم آقا نسبت به مسائل مختلف، تأمّل کنید، اینها با توجّه به روزه و آثاری که روزه دارد، می‌تواند برای انسان خیلی کارساز باشد.

مطالب دیگری هم هست که البته خب رفقا از آن مطّلع هستند و دیگر نیازی به تذکّر و بازگو کردن آنها نیست و إن‌شاءالله اگر خداوند توفیق عنایت کند، تتمّهٔ مطالب عنوان بصری را دیگر بعد از ماه مبارک ادامه خواهیم داد.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد